



فرید در این دنیا احساس غربت می کرد

بنده در سال ۱۳۳۶ با مرحوم فرید از طریق مرحوم مهدوی آشنا شدم به این شکل که یک روز وقتی با مرحوم مهدوی کلاس داشتیم ایشان آقای فرید را هم همراه خود آوردند و از ایشان خواستند که برای ما حرف بزنند بنده با اینکه هیچ چیز از حرف هایشان نفهمیدم ولی علاقمند ایشان شدم. ترجمه های مرحوم فرید نظیر *نداشت به طوری که مرحوم یحیی مهدوی که یکی از بهترین مترجمان کشورمان هستند و کتاب «ما بعد الملیطیعه» را ترجمه کردند می گوید وقتی ترجمه مرحوم فرید را از این کتاب می خوانیم طوری از خواندن آن لذت می بریم که گویی ترجمه نمی خوانیم و کتاب تالیف خود ایشان است.*

یکی از ایرادات زمانه ما این است که به اعتبار موافقت و مخالفت سیاسی که داریم درباره افراد حکم می دهیم و این کار بسیار ناشایستی است چرا که جهان به تفکر و فلسفه نیاز دارد و تفکر اقتضای زندگی آدمی است یعنی با تفکر آدم ها تاریخ دار می شوند و جامعه انسانی بدون تفکر امکانپذیر نیست.

اگرچه من اینجا نیامدم تا درباره رفتار و اخلاق مرحوم فرید حرف بزنم و حرف زدن درباره اخلاق و رفتار متفکران وقتی حاضر نیستند و از دنیا رفتند کار خوبی نیست ولی با این حال لازم است بگویم که مرحوم فرید اهل احسنت گویی های بی مورد نبود، اخلاق تندی داشت ولی با احترام با همه رفتار می کرد. من نیامدم از فرید تعریف کنم ولی نمی خواهم هم بگویم فرید کسی نبود، او یک صاحب نظر بود که خیلی خوب می فهمید، می پرسید و به دشواری می فهماند و احتمالاً هم به این دلیل شاگردان اندک و معدودی داشت.

ما تنها موجوداتی هستیم که عالم داریم، ما به دنیا می آئیم و در همین دنیا احساس غربت می کنیم این حس را هیچ موجود دیگری ندارد. افلاطون هم می گفت که آغاز فلسفه درد دردمندی است. منظور از درد هم در اینجا درد جسمانی نیست بلکه درد غربت است. در این میان تجدد با این ادعا که می خواهد دنیا را قابل تحمل و بهشت کند وارد شد، تا به امروز که نتوانسته چنین کاری بکند و من فکر نمی کنم که از این به بعد بتواند این خراب آباد را بهشت کند.

امروز عالم چنان جای وحشتناکی شده که راست و دروغ، زشت و زیبایی و جنگ و صلح باهم فرقی ندارند. یادم است وقتی چندسال پیش کتاب ۱۹۸۴ جورج اورول را می خواندم فکر می کردم که این نویسنده چقدر اغراق کرده ولی امروز می بینم که او چقدر خوب سال های آتی دنیا را ترسیم کرده بود. امروز دین را با جنایت تفسیر می کنند و این امر بی سابقه است. کاری که داعش با جهان کرده هیچ کس تا به حال با دین انجام نداده است. نباید این حادثه را جزئی و گذرا ببینیم؛ مشکل عمیق تر از این حرف هاست و باید این جنایات را یک مشکل تاریخی بدانیم. حال در این خراب آباد فیلسوف احساس غربت می کند چون اینجا وطن حقیقی آدمی نیست و در این میان غرب تلاش دارد که جهان را وطن آدمی کند که به نظرم در عمل موفق نبوده است.

خوشبختانه ما تاریخ فلسفه داریم و بعد از یونان و اروپا تنها کشور غیراروپایی هستیم که فلسفه داریم. ما سنت فلسفی داریم پس توقع داشتن فیلسوف یک توقع عادی و طبیعی است. علم فلسفه حاصل تفکر فلسفی است، تا وقتی که تفکر باشد ضربان زندگی هم هست هر جا و هر وقتی که تفکر نباشد زندگی هم وجود ندارد. وقتی یک فیلسوف حرف می زند و سوال می پرسد دو جور واکنش نسبت به آن داریم؛ یا به حرف های او گوش می دهیم و همدلی می کنیم یا هم اینکه حرف های او را نمی پذیریم در هر صورت نمی توانیم بگوئیم که او حرف های به درد نخوری زده است.

من نه ارسطویی هستم و نه کانتی. ولی این به معنای این نیست که کانت و ارسطو آدم های بزرگی نبودند بنابراین پسندیدن و یا نپسندیدن ما از بزرگی متفکران کم نمی کند. ما چه بخواهیم چه نخواهیم کانت و ارسطو بزرگ اند و با اهمیت چرا؟ چون تفکر مهم است. درباره شعر هم اینگونه است حافظ و سعدی نامدار و مهم اند چون شعر مهم است. بزرگانگی مثل حافظ و سعدی غربت این دنیا را برای ما قابل تحمل و انسانیت را به ما یادآوری کردند ما می توانیم از ردیف، قافیه و صنایع شعری شان ایراد بگیریم ولی این ایرادات از بزرگی آنها کم نمی کند.

مرحوم فردید با این دنیا سازگار نبود و در آن احساس غربت می کرد. نگاه تازه او به مسائل هم نکته مهمی بود که نباید آن را نادیده گرفت او فلسفه را نقد می کرد در عین حال از ماهیت شعر و سیاست هم می گفت. از طرفی برخی او را یک آدم سیاسی می دانند در حالی که فردید سیاسی نبود بلکه مثل خیلی از صاحب نظران دیگر که سیاست بر آنها غالب است به سیاست توجه داشت همانطور که به شعر هم علاقه داشت لذا توجه به موضوعات سیاسی به معنای سیاسی بودن یک فرد نیست.